

دینک



سخن‌ردبیر

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَكْفُرُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَبَابِ.
بگو: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند.»

•سوره‌ی زمر آیه ۹•

دانشگاه، بستری کنشگر است که همواره باید در راستای پرورش دانشوران و دانشجویان با سواد و کوشا برای جامعه باشد که همین افراد کوشا منجر به تفکر و پیشرفت جامعه یا کشور چه در حیطه‌ی فرهنگ چه در حیطه‌ی علم و دانش و چه در حیطه‌ی نظامی و سیاسی و غیره میشوند. باید توجه داشت که دولت و مردم باید از دانشجویان و افراد با سواد و با تجربه در راستای این اهداف حمایت کنند و حامی آنان باشند.

چیزی که متأسفانه در چندین سال اخیر مشهود است، شاهد کم‌رنگ شدن برخی از علوم هستیم که از مهم‌ترین آنان، ازلت نشینی فلسفه (علم تفکر) است. فلسفه تنها علم دانشگاهی نیست و در سرتاسر زندگی ما نقش دارد. سقراط میگوید:

«زندگی‌ای که برایش تأمل نشده باشد، انسانی نیست.»
فلسفه شرط انسانیت است.

یاسپرس یکی از فلاسفه جوامع غرب میگوید که: «تمایز عظیمی وجود دارد بین حرف زدن درباره‌ی فلسفه با فلسفه‌ورزی!»

پس این است که کم‌رنگ شدن این علم باعث نابودی فرهنگ و ادب و غیره‌ی یک جامعه میشود. در کوشش این هستیم که به حول قوه‌ی الهی و یاری استایید و دانشجویان و فلسفه‌ورزان و افراد جامعه به رشد دادن تفکر و خردورزی جامعه قدمی نیز برداریم.

فهرت

آینده من دانشجوی فلسفه.....۴

عشق.....۶

دیه زن و مرد.....۷

غزه در میانه تنفر و تحبیب.....۹

تثلیث مسیحیت.....۱۲

لباس سبز او بنفش است.....۱۴

مصاحبه دوستانه با استاد یاران.....۱۵

معرفی کتاب «بار هستی».....۱۸



آینده من دانشجو فلسفه

مرتضی اصغری نژاد ◀ دانشجوی دکتری فلسفه

اگر دانشجوی فلسفه هستید احتمالاً از سوی دوستان و آشنایان با این پرسش روبرو شده‌اید که شغل شما در آینده چیست؟! به خصوص زمانی که اقوام و دوستان در تعطیلات نوروز جهت دید و بازدید به منزلتان قدم رنجه می‌کنند تکرار این سوال آزارتان می‌دهد و نمی‌گذارد چند روزی به قول حافظ فراغتی و کتابی و گوشه‌ی چمنی حاصل کنید!

برخی دانشجویان در حین تحصیل به استقلال مالی، کسب وجاهت اجتماعی و شغل مناسب فکر می‌کنند اما غالب دانشجویان فلسفه پس از اتمام تحصیل به موقعیت کاری رشته خود پی می‌برند. دانشجوی فلسفه ممکن است در این دوره دچار یک پارادوکس ذهنی شود که از طرفی فلسفه‌ورزی نیاز به فراغت و آرامش دارد و از طرف دیگر چگونه می‌توان شرایط مساعد برای اندیشیدن مهیا ساخت. آینده‌ی شغلی دانشجویان فلسفه مبهم است و اغلبشان تصویر واضح و مشخصی از این مسئله ندارند. شاید دلیلش این باشد که مباحث فلسفی به گونه‌ای است که انسان با غوطه‌ور شدن در مسائل آن، در تنهایی خود فرو می‌رود و ارتباطش با جهان بیرون کم‌رنگ‌تر می‌شود.

دانشجوی فلسفه در حین تحصیل به پایه‌ای‌ترین مفاهیم زندگی انسان می‌اندیشد و می‌داند که

هیچ دانشی از چنین ویژگی‌ای برخوردار نیست چرا که همواره در طول تاریخ جامعه‌شناس‌ها، روانشناس‌ها، حقوقدانان و... جهت ارائه‌ی نظریه‌ی خود توجه جدی‌ای به آراء فلاسفه داشته‌اند. به طور کلی اگرچه ماهیت فلسفه با متزلزل ساختن و احیاناً بنا نهادن باورهای انسانی همراه است و این به هم ریختگی و نوسازی اتفاق مبارکی است اما جایگاه فلسفه به عنوان رشته‌ای تأثیرگذار در رشد و پویایی فرهنگ هنوز در کشور ما مورد توجه جدی قرار نگرفته است. باید گفت ذات تحصیلات فلسفی با کسب درآمد چندان سر سازگاری ندارد،

آینده‌ی شغلی دانشجویان فلسفه

مبهم است و اغلبشان تصویر واضح

و مشخصی از این مسئله ندارند.

شاید دلیلش این باشد که مباحث

فلسفی به گونه‌ای است که انسان

با غوطه‌ور شدن در مسائل آن، در

تنهایی خود فرو می‌رود و ارتباطش

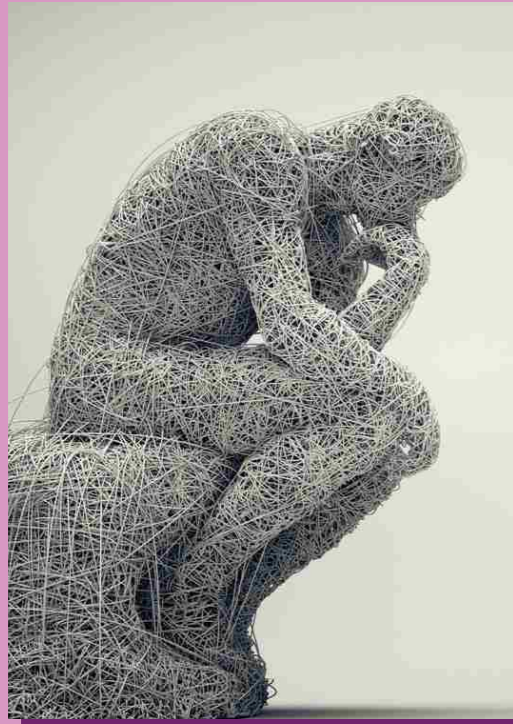
با جهان بیرون کم‌رنگ‌تر می‌شود.

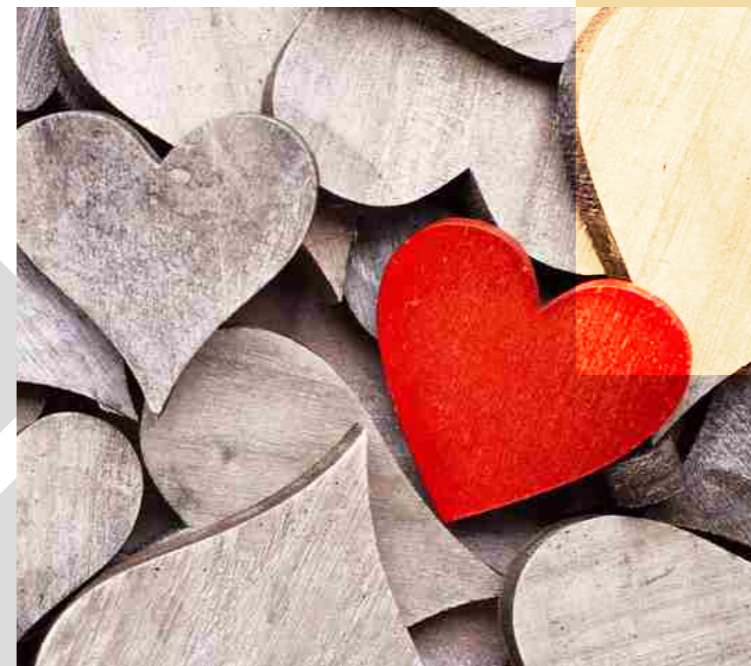
شاید به این دلیل که اکثر انسان‌ها در پی حل معضلات روزمره زندگی‌اند و رفع این نیازها در طول تاریخ سبب پیدایش علوم مهندسی و صنعتی شده است و توجه انسان‌ها به رفع نیازهای اولیه‌ی زندگی باعث رونق بیشتر این علوم و درآمدزایی آنها گردیده است؛ از طرف دیگر دردهای جسمی که شایع‌ترین تجربه‌ی انسان در طول زندگی است و دردهای روحی که در دوران جدید با کشف و گسترش علوم روانشناسی، روان‌درمانی و روانکاوای مورد مطالعه و شناسایی قرار گرفته‌اند منجر به این شده که بیماران جسمی و روحی جهت درمان به پزشک و روانشناس مراجعه کنند و این امر سبب پیدایش مراکز و نهادهای تخصصی درمان و رونق آنها و در نتیجه درآمدزایی شده است. آنچه باعث عدم رونق اقتصادی رشته فلسفه شده این است که درک مفاهیم و مسائل فلسفی در زیست انسان‌ها در درجه‌ی اول اهمیت قرار ندارد تا احیاناً مبتلا دردهای فلسفی شده و جهت درمان آن به اهالی فلسفه رجوع کنند و در نتیجه نهادهای فلسفی و رونق درآمدزایی شکل بگیرد. اساساً فلسفه ارتباط مستقیمی با جهان ملموس بیرونی ندارد و بیشتر به امور انتزاعی می‌پردازد که اغلب انسان‌ها به آن نمی‌اندیشند. قواعد فلسفی نیز مانند قواعد علمی در دل زیست انسان‌ها جاری است اما وقتی فیلسوف این قواعد را به شیوه‌ای عقلانی مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد به مباحثی پیچیده و دور از ذهن تبدیل می‌شود بنابراین غالب انسان‌ها به مسائل فلسفی نمی‌اندیشند تا احساس نیاز به حل آنها پیدا کنند.

سخن کوتاه که این آگاهی مهم در محیط دانشگاه باید به اطلاع دانشجویان تازه وارد فلسفه برسد که رشته‌ی فلسفه اگرچه بسیار جذاب و مسحورکننده است اما درگیری جدی در آن با کسب درآمد بالا چندان میانه‌ای ندارد. علاقه‌مندان این رشته که اغلب از مقاطع متوسطه به دانشگاه سرازیر می‌شوند و در جهانی از پرسش‌ها، الگوسازی‌ها، شدن‌ها و باید‌ها غوطه‌ورند و هنوز با واقعیت «نشدن» مواجه‌ی واقع‌بینانه ندارند با عدم اطلاع از موقعیت این رشته ممکن است از تحصیل خود در این رشته احساس سرخوردگی کنند لذا آشنایی واقع‌بینانه با آینده‌ی این رشته اهمیت زیادی دارد.

* من الله توفیق *

آنچه باعث عدم رونق اقتصادی رشته فلسفه شده این است که درک مفاهیم و مسائل فلسفی در زیست انسان‌ها در درجه‌ی اول اهمیت قرار ندارد تا احیاناً مبتلا دردهای فلسفی شده و جهت درمان آن به اهالی فلسفه رجوع کنند و در نتیجه نهادهای فلسفی و رونق درآمدزایی شکل بگیرد.





عشق

رقیه حسنلو

کارشناسی فلسفه و کلام اسلامی

عشق، همان واژه‌ی شناخته شده‌ی ناشناخته است که پژواک آن دل هارا نرم کرده و هرکسی به طریقی از آن یاد کرده است.

یکی عشق را با زیبایی‌ها و جلالش می‌شناسد و هرآنچه زیباست، برای او مقدمه عشق است و دیگری زیبایی را محصول محسوس عشق می‌داند و معشوق را در عالم ذهنی خود زیبا خلق میکند و دل‌باخته او می‌شود.

یکی با آرزوی وصال از آن لذت می‌برد و دیگری در هجر و فراق، رنج!

حقیقت عشق چیست که جهان از معجزه آن به ریشه در می‌آید؟

آیا امری عقلانی ست یا جنونی ست دهشتناک؟ آیا قداست آن ارزش این را دارد که مردمان در پی آن پا برهنه در کویری خشک و بی‌آب می‌دوند یا صرفاً چیزی در محدوده قوای جسمانی است که با تپش قلب و ترشح غدد همراه است؟

در نگاه فیلسوفان اسلامی عشق صرفاً متعلق به جسم و ماده نیست و با نفس در ارتباط است. از منظر شیخ اشراق عشق، محبتی است از حد بیرون رفته (العشق محبة مفرطة).

از نگاه ابن سینا محبت امری ست که توسط عقل نظری از عقل فعال دریافت می‌شود و با توجه به این گزاره می‌شود اینگونه استنباط کرد که عشق فراتر از جسم و عالم ماده است.

عشق را مقدماتی ست من جمله معرفت و محبت.

عشق در تقسیم ثنایی به عشق حقیقی و عشق

مجازی تقسیم می‌شود. عشق حقیقی، عشق به ذات خدا، صفات خدا و اسماء خداست.

خود عشق مجازی در تقسیمی ثنایی به انسانی یا نفسانی و حیوانی تقسیم می‌شود.

عشق مجازی انسانی همان عشق به غیر خدا به مثابه اثر خدا یا به عنوان مظهر خداست و اگر این عشق توسعه و کمال یابد موجب اتصال انسان به امر متعالی می‌شود. عشق مجازی حیوانی عشق به غیر خدا به مثابه شیء به جهت ماده و صورت است و انسان را در سطح حیوانیت متوقف می‌کند.

از نگاه فیلسوفان اسلامی عشق مجازی انسانی موثر و خیر است.

حال طبق گفته ملاصدرا اگر ملاک زیبایی را تجلی خدا بدانیم، میان عشق و هنر رابطه دوسویه ایجاد می‌شود که هرچقدر عشق‌های مجازی انسانی بیشتر شکل بگیرند هنر بیشتر تولید می‌شود و هرچقدر هنر پررونق باشد، عشق‌های مجازی انسانی بیشتر ظاهر می‌شوند.

ملاصدرا هنر را به دو قسم افاضل (تبدیل وجود به یک امر هنری) و اراذل (تبدیل یک شیء به اثر هنری) تقسیم می‌کند؛ هنر مند واقعی کسی ست که وجود خود را به یک امر هنری تبدیل کند و سنگ وجودی خود را بتراشد و نفس خویش را از آلودگی‌ها تهذیب و تزکیه کند.

فی الواقع زندگی توسط عشق مجازی انسانی و هنر معنادار می‌شود.

پیکزن و مرد

صدرا اسلامی ◀ دانشجوی کارشناسی حقوق

العدل اساس به قوام العالم (حضرت علی)

با توجه به اینکه که همه ما در جامعه واحدی زندگی می‌کنیم، بنابراین ممکن است دغدغه‌ها و مسئله‌های مشترکی هم بین همه ما وجود داشته باشد که جواب صحیح به این موارد میتواند ما را در دستیابی هرچه بیشتر به حقیقت یاری کند. یکی از موضوعات حقوقی که مخصوصاً در عصر حاضر بحث زیادی راجع به آن وجود دارد و به نوعی تبدیل به محل مناقشه بین گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه چه به عنوان مخالف و چه به عنوان موافق، شده است بحث «دیه و تفاوت آن در مردان و زنان» است.

از آنجایی که کشور ما، کشوری اسلامی است و قوانین و احکام اسلام در آن جاری است پس بنابراین قوانین ما نیز نمیتواند مستثنی از این قاعده باشد و طبیعتاً زیربنای تمام قوانین ما ریشه در فقه اسلامی و احکام و نظرات آن دارد. دومین عمده قوانین ما یعنی قرآن و سنت پیامبر هستند و ما ابتدا به ساکن جایگاه دیه رو در قرآن بررسی میکنیم: **ایه ۹۲ سوره نسا که به ایه دیه هم مشهور است و به نوعی قوانین ما نیز از همین ایه گرفته شده است که البته بنده فقط ترجمه ایه را ذکر میکنم: «هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگری را به قتل رساند مگر آنکه به اشتباه و خطا مرتکب آن شود، و در صورتی که به خطا هم مؤمنی را مقتول ساخت باید**



(به کفاره آن) بنده مؤمنی را آزاد کند و خونهای آن را به صاحبش تسلیم نماید مگر آنکه دیه را ورثه (به قاتل) ببخشند. و اگر مقتول مؤمن از قومی باشد که با شما دشمن و محاربتند، قاتل دیه ندهد، لیکن بر او است که بنده مؤمنی را آزاد کند، و اگر مقتول از قومی است که بین شما با آنها پیمان برقرار بوده پس خونبها را به صاحب خون پرداخته و بنده مؤمنی (به کفاره آن) آزاد کند، و اگر (بنده‌ای) نیابد بایستی دو ماه متوالی روزه دارد. این توبه‌ای است که از طرف خدا پذیرفته است و خدا دانا و حکیم است.»

همانطور که از ظاهر این ایه شریفه مشخص است ماموضعی تحت عنوان تفاوت دیه زن و مردیامیزان مبلغ دیه در قرآن نداریم و قرآن کاملادراین مورد سکوت کرده است و تنها حکم کلی را بیان کرده است که چگونه باید باشد و به چه کسی تحت چه شرایطی تعلق میگیرد.

پس اولین سوال منطقی که ممکن است به ذهن هر خواننده ای خطور کند این است این تفاوت و تبعیض از کجا نشات میگیرد؟ خب پاسخ واضح است بسیاری از احکام قرآن فقط صرفاً بیان حکم کلی موضوع است و جزئیات آن را بیان نکرده است بنابراین در چنین شرایطی فقها بانوجه به علم خود و بررسی‌هایی که از سایر آیات، احادیث و روایات انجام میدهند نظر نهایی را استنباط میکنند. دیه هم دقیقاً از همین دسته است و نظر فقها چه اهل تشیع و چه اهل سنت این بوده است که مقدار آن نصف باید باشد البته ما در ادامه این مقاله به چند مورد

موضوعی تحت عنوان تفاوت دیه زن و مردیامیزان مبلغ دیه در قرآن نداریم و قرآن کاملادر این مورد سکوت کرده است و تنها حکم کلی را بیان کرده است که چگونه باید باشد و به چه کسی تحت چه شرایطی تعلق میگیرد.



از دلایل آن هم اشاره خواهیم کرد. حال باتوجه به توضیحات فوق و با کمک گرفتن از ایه بالا دیه را طبق شرع مقدس اسلام و سپس قانون مجازات اسلامی تعریف میکنیم و بعد به جنبه های مختلف آن میپردازیم: (طبق نظر فقها دیه یا خونبها مال یا پولی است که به سبب کشتن انسان یا نقص عضو به کسی که صدمه دیده است یابه بازماندگان او پرداخت میشود.) طبق ماده ۴۴۸ ق.م.ا: «دیه مقدار مال معینی است که در شرع مقدس به سبب جنایت غیر عمدی بر نفس، ضو یا منفعت یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، مقرر شده است» و آن ماده قانونی که به نیم بودن و تفاوت مقدار اشاره میکند

ماده ۵۵۰ ق.م.ا: (دیه قتل زن نصف دیه مرد است.)
خب حال که تا حدودی با کلیت موضوع دیه آشنا شدیم ذکر چند نوع نکته ضروریست:
۱. همانطور که میدانیم دیه بر دو نوع است که دیه بر نفس یا همان تمامیت جسمانی اشخاص و دیه بر اعضا و جوارح انسان. این تفاوت مقدار و نیم بودن فقط شامل دیه بر نفس است و ابدا به این نوع نیست که در مورد اعضا و بدن انسان نیز نیم محسوب شود.
۲. طبق ماده قانونی این نیم بودن تنها در مورد بحث کیفری و قتل است و قوانین بیمه حکم میکند که در حوادث رانندگی که منتج به فوت شخص میشود خسارت به صورت کامل حساب شود.
۳. مهم ترین نقطه ای که باید توجه داشت این است که درست است که طبق نظر فقها و ماده قانونی این تفاوت وجود دارد اما امروزه باتوجه به مصالح عمومی و بحث عدالت اجتماعی آن مابه التفاوت بین مرد و زن از صندوقی به نام صندوق تأمین خسارت های بدنی جبران میشود و عملاً و نتیجتاً هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد و به صورت یکسان پرداخت میشود.

حال که شرایط کلی دیه را عرض کردیم و بحث تفاوت ها رو گفتیم جا داره که دلایل فقها رو نیز به طور اختصار بیان کنیم. _در اسلام بار اصلی اقتصاد و معیشت خانواده برعهده مردان قرار داده شده است و این تفاوت به معنی ارزش گذاری انسانها نمی باشد طبیعتاً در نزد خداوند همه انسان ها برابرند و معیار برتری هرکس جز عملکرد او نمی باشد پس بنابراین پرداخت هزینه های مختلف زندگی حتی نفقه و موارد دیگر برعهده مردان میباشد.

غزه در میانه کتنفر و تحبیب

باید ها و نباید های ایدئولوژیک، در قبال رنج غزه!

إسحاق انصاری ◀ دانشجوی دکتری فلسفه



واژه فلسطین-غزه و بحران آن، سال هاست که دامن گیر جهان اسلام است و تاکنون هیچ راه حلی منطقی برای پایان بحران در تصور هیچ کشوری نیست و تنش های خشونت بار این روزهای غزه و اسرائیل هم قطعاً پایانی بر ماجرای فلسطین نخواهد بود. پس از ۷۰ سال از تاسیس اسرائیل در اسناد بین المللی هر روز بخش بزرگتری از سرزمین های مندرج در قطعنامه ۱۸۱ به تصرف اسرائیل در می آید و این غنیمت برای آنانی که خانه ای نو یافته اند به معنای سلب هویت دیگرانی است که در آن سرزمین هویت و معنا یافته بودند.

فلسطین در آشفتگی مُدام و رنج های بیکران مردم دست مایه حب و بغض های ایدئولوژیک دیگرانی است که دور از غزه به تماشا نشسته اند و هر یک ایده خود را به رسانه هایی میفروشند که معنابخش جنگی دیگر در آن سرزمین خواهند شد. جهان اینک در سکوتی مبهم و پردغدغه در پی چاره جویی برای مسئله غزه است، به وضوح تجربه ی تاریخی به اثبات رسانیده که پس از خاموشی دوربین های رسانه ای؛ مردم غزه با بیرون آوردن اجساد از زیر آورو و شمارش مردگان واقعی آن بحران؛ در پی پاسخی برای پرسه یتیمانی در خیابان های غزه هستند که از دلیل این همه کشتار پرسش های بی نهایت دارد؟

جنجال های رسانه ای در میان طرفداران و حامیان غزه و منتقدان آن بیش از خود بحران غزه تاسف بار است. این جنگ و قساوت آن به عنوان «شر آشکار» هنگامی که علیه کودکان انجام می شود، دلیلی بر خشم؛ تحرک و ناآرامی اجتماعی است. حال آنکه اگر هر دو طرف درگیر چنین اقدامی شوند؛ مانند آنچه حماس در ۷ اکتبر شاید ناخواسته درگیر آن شد؛ نتیجه آن خواهد بود که رسانه های قوی تر در بیان مظلومیت در سطح جهان برای بازنمایی تصویر دلخواه خود؛ در عنان دولتی است که به خوبی می داند با برانگیختن احساس مخاطبان خود دلیلی مشروع برای کشتار بیاید و کسی در مقام بازخواست از دولتی نخواهد بود که دلیل و استدلال منطقی مبتنی بر واقعیت برای پرسش های دیگران داشته باشد.

وجه تراژیک داستان آن است که «انسان فلسطینی» به دلیل تسلط رسانه و تهییج احساسات مبتنی بر تبلیغات جمعی و فراگیر اسرائیل؛ در ذهن جمعی جهانی به ورطه ی سقوط افتاده است و رسانه های اسرائیلی توانسته اند؛ از انسان فلسطینی تصویری با عنوان «موجودی غیرقابل تشخیص» به ابژه ی نفرت جمعی بدل سازند؛ که مستحق همان مجازات جمعی است؛ به همان اندازه با قساوت و نفرت بی پایان.





سخن گفتن از آرمانخواست آزادی و آزادی زمانی که رسانه ای برای تقابل با هژمونی رسانه ای رقیب نباشد؛ بیش از آنکه نشان از مظلومیت و دلدادگی ما را به حقانیت و عزت نشان دهد؛ همچون سخن پریشان خاطر آدمی است که از دور به تماشای معرکه ی جنگ نشسته است و سخن از پدیده ای نامانوس می گوید که در قاموس جنگ به لطیفه ای می ماند که حتی اعتبار خنده ای تصنعی ولو به اکراه بر لبان کسی را جاری نمی سازد. اسرائیل به دلیل تمکن مالی و حمایت جهانی در یک جنگ ایدئولوژیک برای قبضه کردن ذهنیت یهودیان، جهان و حتی «حماس و هر گروه جهادی دیگری» با تمسک به واقعه ای تاریخی چون هولوکاست می تواند آتش و خون بر فلسطینیان فرو ریزد. اگر کمی تاریخ می خواندیم باید در ذهنمان یادآور این سخن می بودیم که «ماتان ویلانی» معاون وزیر دفاع اسرائیل در برهه ای از تاریخ هشدار داده بود « چنانچه راکت ها بیشتر

شود و برد موشک ها افزایش یابد آنها هولوکاست بزرگتری نصیب خود میکنند؛ چرا که ما با تمام قدرت از خود دفاع میکنیم». حتی زمانی شیمون پرز رهبر حزب کارگر که مخالف کشتار بی گناهان و بمباران آنها بود اندک زمانی بعد قویا از «شوک و ارباب» فلسطینیان و آوار آتش و خون بر سر آنها حمایت میکرد و می گفت « با زدن ضربه ای محکم به غزه؛ آنها را وادار کنید که اشتباهی تیراندازی به اسرائیل را از دست بدهند».

با این حال مردم غزه برای اسرائیل و دیگرانی که همسو با اویند تصویری نمادین از مقاومت خود به نمایش گذاشته اند. شاید بتوان گفت اشتیاق شدید آنان برای تعیین سرنوشت خود پس از ۷۰ سال از اشغال سرزمین زیتون؛ حتی اندکی کاهش نیافته است و در این مقاومت، آنان به همان یهودیانی شباهت دارند که هگل در توصیف آنان زمانیکه تحت سلطه ی سلطنت روم و پادشاهان سوریه بوند گفته بود « که کارشان با جهان تمام شده و کار جهان نیز با آنان تمام شده

بود» نشان می دهد که ناامیدی از واقعیت چیزی است که فرد را با «بعد جامع هستی انسان ارتباط می دهد» چیزیکه قابل انکار نیست اما با این همه جامعیتی بی روح است. (درس گفتارهای فلسفه ی دین)

اسرائیل اگرچه توانسته است که با قلب واقعیت در رسانه ها وبا توسل به قدرت نظامی و اقتصادی روایت کشتار خود را با پوشش مظلومیت و تکیه بر خوانشی احساسی از هجوم به غزه به عنوان گفتمان مسلط جنگ به جهان مخابره کند، باید بداند که چون «روح آزادی» مردن نمی پذیرد تسلط بر انسان فلسطینی را هیچ گاه نمی تواند ببیند. واقعیت تلخ داستان برای اسرائیل آنجاست که انسان فلسطینی نمی تواند تاریخ خود را فراموش کند چرا که فراموشی یعنی انصراف از به یاد داشتن مبارزه برای آزادی. در عوض آنچه در اذهان آنان باقی مانده است مقابله با فاشیسم و شب دراز و سیاه اسارت است. فلسطینیان به خوبی آموخته اند تجربه مرگ بی معنا برای آنان مساوی با خطر

انقراض کامل است.

با این حال اگر چیزی باشد که مردم غزه از یهودیان بیاموزند؛ حتی اگر آموزشی مبتنی بر خطا و دریافت منفی باشد این است که پس از بازیافتن ذهنیت خود و استقلال چه باید کرد؟ این پرسشی آغازین و نقطه عطفی در حرکت به سوی آزادی است و باید دانست ناامیدی به معنای «حضور فعال یک شکاف در سوژه است» و اندوه دقیقا عنصر نفی در امر مثبت است به این معنا که در درون خود تضادمند و زخم خورده است.

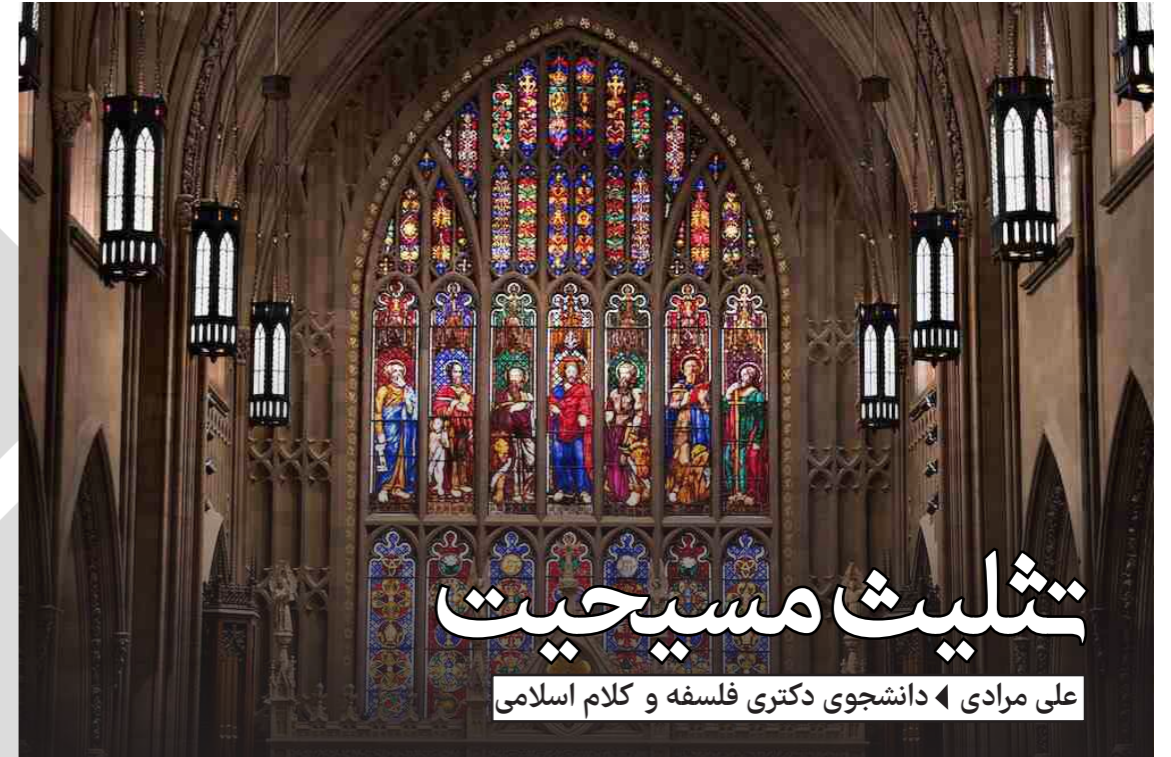
حال اگر اسرائیل در روند تاریخی تشکیل خود و با توسل به رسانه ها و حامیان بین المللی توانسته جسدی بی جان از فلسطین و صورتی سهمگین از مردمان آن به جهان ارائه دهد و در گذار از خروج خود از اردوگاه های آشویتز آنگاه که مأمونی جز فلسطین نیافت و با آغوشی باز او را پذیرفتند اگر چه امروز تبدیل به امپریالیستی غول آسا بدل شده است باید بداند آنجا که عواطف انسانی بجوشد «جنبشی همگانی حتی در قلب شهرهایی که هوادار اویند»

پدید می آید چه در آمریکا و چه در غزه. باید دانست آنچه گاهی در رسانه ها دیده نمی شود شاید دعای همان خاخم هایی باشد که برای کودکان فلسطینی تضرع میکنند و دانشجویانی که در قلب آمریکا با جرات تمام با فلسطینیان ابزار همبستگی کردند و یا حتی یهودیانی که فلسطین را دشمن خود نمی دانند، کارشان را در خفقانی ترین شرایط ممکن به جهان نشان دادند.

با همه ی همبستگی ها و دل بستگی های این روزهای ما باید به یاد داشته باشیم؛ هیچ اراده ای نمی تواند مشکل این روزهای غزه را حل کند اگر چه ناخوشایند است اما این واقعیتی انکارناپذیر است. اگر چه آنانی که روشنفکران و مدعیان آزادی اند و همبستگی با جنبش آزادی خواهی فلسطین دارند نهایتا می توانند در تریبون های کوچک خود فریاد مظلومیت و محکومیت دیگری را سردهند باید بدانیم که صرفا محکومیت اسرائیل به معنای محدود کردن او نیست. اگر ما نتوانیم بین «جنگ» و یک جنبش آزادی بخش مردمی خط ممیزه ای بگذاریم احتمالا تا

حد زیادی قدرت تشخیص خود را به مذبح احساسات برده ایم و به یاد داشته باشیم جنگ اسرائیل و حماس بیش از هر چیز؛ نزاعی ایدئولوژیک برای قبضه ی ذهنیت مردم فلسطین و اسرائیل است. سال هاست آنچه از دید رسانه ها پنهان مانده است هربار و پس از جنگ حماس ما شاهد شور و شغف هزاران تظاهر کننده برای خاتمه تخاصمات بوده ایم. مردم بیگناه هم با جنگ مخالفند و هم خواهان همزیستی مسالمت آمیز هستند اما این به معنای پایان مبارزات فلسطینیان برای تعیین سرنوشت خود نیست. تلاش برای تفاهم به معنای دست کشیدن از مبارزه؛ سکوت در برابر تجاوز و خودداری از مطالبه ی حقوق بنیادین نیست.

پس باید گاهی به خرد اجازه داد که با چشمانی باز قدری در سرنوشت مردمانی که در دام ایدئولوژی افتاده اند نگاهی ریزبینانه تر بنگرد.



علی مرادی | دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی

مقدمه

کلیسا در طول تاریخ با مسائل و چالش‌های گوناگونی مواجه شده است که در این بین، آموزه تثلیث از جمله دشوارترین این مسائل بوده است و الهیات مسیحی در دوران شکل‌گیری و نیز نظام‌مندی‌خود با آن مواجه شده است. تبیین و دفاع از آن را «آباءدفاعیه‌نویس» کلیسا برعهده گرفتند و هر چند در آثار خود از این آموزه با عناوینی همچون «ای سز» الهی، «این سز»، «ولادت» و «اسرار ولادت قدسی» یاد کرده‌اند، که حاکی از قلمرویی است که عقل را به آن راهی نیست، اما هیچ‌گاه به سکوت در قبال آن اکتفا نکردند و به کاوش عقلی در آن پرداختند. در این پژوهش به گونه اجمالی به طرح محتوایی این آموزه پرداخته میشود.

آموزه تثلیث

به زعم الهیدانان مسیحی، زبان بشر نمی‌تواند حق امور ماورائی را به جا آورد. به عبارتی، زبان بشری هنگامی که تلاش می‌کند الوهیت و سایر لوازم و جنبه‌های آن را توصیف کند خود را تحت محدودیت‌هایی می‌یابد لذا کلمات و تصاویر از زندگی روزمره اقتباس می‌شوند و در تلاش برای به دست آوردن شناخت و بصیرتی ارزشمند از ماهیت خدا و حفظ آن، در کاربردی جدید همراه با رویکردی دیگر به کار گرفته میشوند. فهم مسیحیت راجع به خدا و انسان

اینگونه است که نمی‌توانیم حقیقت کامل خدا را درک نمائیم. حال که انسان در فرآیند ادراک امور متعالی با چنین محدودیتی مواجه است، می‌توان گفت که خدا با آگاهی از محدودیت‌های ادراکی ما، حقایق متعالی را با توجه به ظرفیت‌های عطا شده به انسان به بشر می‌شناساند. در این بین، تثلیث که جان مایه سنت مسیحیت است از جمله این موارد است که از سویی با توجه به ظرفیت‌های ادراکی گاهی محور تقریر موحدانه و گاهی چندخدایی واقع شده است.

از لحاظ تاریخی با نگاهی گذار به کتاب مقدس میبینیم که در کل کتاب مقدس، تنها دو آیه قابلیت حمل بر تثلیث را دارد:

الف- متی ۱۹: ۲۸، در این آیه مسیح به حواریون خود می‌گوید: «پس بروید و همه اامت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید».

ب- دوم قرنتیان ۱۳: ۱۳، پولس می‌گوید: «فیض عیسی خدا، و محبت خدا و شرکت در روح القدس با جمیع شما باد».

این دو آیه فضایی را برای طراحی آموزه تثلیث در قرون نخست رشد مسیحیت پدید آورد که پس از آن توسط پولس و یوحنا صاحب انجیل پرورش یافت. آیه نخست حاکی از این نکته مهم است که تثلیث به زبان عیسی بیان شده است و

نه پولس. پولس صرفاً طراح بنایی محسوب می‌شود که عیسی بنیان آن را از قبل در سخنانش به جای نهاده بود. با طرح این نکات اکنون این پرسش اصلی در ذهن شکل می‌گیرد که آموزه تثلیث به چه معناست که طی قرن‌ها مورد مناقشه معنایی و محتوایی قرار گرفته است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند مستند سازی آن به شخصیت‌هایی از آباء کلیساست لذا به نقل پاسخ آگوستین می‌پردازیم که حداقل در کلیسای کاتولیک بر مبانی او همچون اصول پذیرفته شده تکیه می‌شود. آگوستین به عنوان شخصیت برجسته‌آباء لاتینی زبان کلیسا در کتاب درباره تثلیث در تعریف آن چنین می‌گوید: «یک ذات یا جوهر، سه شخص» این سه شخص عبارتند از پدر، پسر و روح القدس. به اعتقاد او، یک ذات یا جوهر الوهی بیشتر نداریم اما ظهور آن در سه شخص است. همه این اشخاص ذات یگانه یعنی الوهیتی از یک سنخ و نیز غیر متکثر دارند و صرفاً دو امر باعث تمایز آنان می‌شود:

الف- پدر پسر را میزاید و روح القدس را صادر می‌کند.

ب- کارکردهایی که در کتاب مقدس به هر یک نسبت داده شده است.

امر نخست بر این نکته تأکید دارند که اشخاص تثلیث با توجه به منشأشان از یکدیگر تمایز می‌یابند یک شخص منشأ سایر اشخاص است و الوهیت آنان را تأمین می‌کند در عین حال که این الوهیت از حیث ماهوی هیچ تفاوتی در بین این اشخاص ندارد. این امر البته نوعی فرودستی پسر و روح القدس را نسبت به پدر ترسیم می‌کند. امر دوم نیز در بستر کتاب مقدس طرح شده است که برای نمونه می‌توان به سفر پیدایش اشاره کرد: «روح خدا سطح آب‌ها را به تلاطم در می‌آورد». این آیه و نیز بعضی دیگر از آیات ابتدایی سفر پیدایش به اعتقاد اکثریت متألهان مسیحی اشاره به مقام روح القدس به عنوان عامل خلایق‌ت خدای پدر دارد که صورت بخش به عالم است.

نتیجه

در تثلیث که ریشه آن به سخنان عیسی بازمی‌گردد، با سه شخص الوهی مواجه هستیم که دارای یک ذات هستند. برآیند این مطلب این است که تنها یک خدا داریم و نه چند خدا. هرچند فهم تثلیث باید ایمانی باشد اما عقل تا حدی که با چراغ ایمان هدایت شود می‌تواند تثلیث را بفهمد. اما نباید فراموش کرد که سنخ تثلیث اساساً «راز» است و قالب راز در عرصه عقل شکافناپذیر است بلکه فقط تا حدی توجیه می‌شود.

در تثلیث که ریشه آن به سخنان عیسی بازمی‌گردد، با سه شخص الوهی مواجه هستیم که دارای یک ذات هستند.





لباس سبز او و نقش است

رقیه حسنلو ◀ دانشجوی کارشناسی فلسفه و کلام اسلامی

سر کلاس متون فلسفی عربی بودیم که بچه‌ها با سرو صدا و خنده وارد کلاس شدند. استادمان متعجب نگاهشان کرد بچه‌ها لباس‌هایشان را به یکدیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند ست کرده‌ایم. با چشمان از حدقه بیرون زده ام نگاهشان کردم آخر هیچ شباهتی در لباس‌هایشان نیافتم! با تصور ست لباس‌هایشان ذهنم به دوران دانش آموزی ام سفر کرد. یاد لباس‌های زشت و سبزه‌های بزرگ یونیفرم و اصرار دانش‌آموزان بر کوتاه و تنگ کردن و انکار مادرها و مترخانم ناظم افتادم. مرور خاطرات آن روزها لبخند عمیقی بر لبانم کاشت با صدای دوستم که بلند گفت: (رنگ گوشیت چیست؟) رشته افکارم از هم گسست.

تا خواستم بگویم آبیست خودش گفت سبز از ته کلاس یکی گفت دروغ نگو! صورتیست تازه متوجه شوخی بچه‌ها شدم و منظورشان از ست کردن هم این بوده که به شوخی می‌گفتند لباس من سبز است با اینکه آبی بود و دیگری می‌گفت لباس تو سبز نیست قرمز است و این ادامه یافت تا جایی که از استاد می‌پرسیدیم استاد وایت برد (تخته سفید) چه رنگی است؟ و استاد می‌گفت سیاه آن روز خیلی خوش گذشت همه گفتیم و خندیدیم ناگهان چیزی مثل پتک بر سرم فرود آمد و مرا از شوخی‌ها به سمت تونل تاریکی برد. گویی چشمانم در تاریکی مطلق بودند. ترس عجیبی وجودم را فراگرفت. تصور دنیایی بدون فهم مشترک که حتی نمی‌توانیم به رنگ سفید بگوییم سفید و هرکس یک چیزی بگوید. در آن دنیا چگونه ارتباط می‌گرفتیم با دیگران؟ دنیایی بدون نور! دنیایی ک نور علم و اندیشه ندارد. نور فهم و خردورزی ندارد. ترسیده بودم از تصور دنیایی که انسان‌ها در آن فاقد قوه عاقله هستند، دیگر تمایز انسان و حیوان در چه بود؟

معرفت را چگونه می‌شناختیم؟ زندگی را چگونه معنا می‌کردیم؟

اگر فی الحال هم در این تاریکی باشیم، آن وقت چه؟

اگر توهم اندیشه ورزی داشته باشیم چه؟

چقدر سعی می‌کنیم از این تونل‌های تاریک ذهن مان به سمت نور حرکت کنیم؟ حرکت چه؟

آیا حرکتی داریم که این نفس زمین‌گیر مادی را به سمت نورالانوار* راهی کند؟

و دوباره با صدای استادمان که گفتند: خانم فلانی ضمیر هو به کدام واژه برمی‌گردد؟ به کلاس درس فلسفه پیوستم.

مصاحبه دوستانه با استاد یاریان

معصومه حیدری | احسان آقایی | حانیه رقیبی | مانده اسدی

سلام استاد!
سلام!

خودتونو معرفی میکنین؟

بنده مجید یاریان هستم دانش‌آموخته فلسفه اسلامی و عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان.

چرا استاد فلسفه شدین؟

چه سؤال سختی! چون فلسفه خوندم پس استاد فلسفه شدم.

فلسفه‌ی اینکه فلسفه رو انتخاب کردین چی بوده؟

خوب یکم علاقه بود درواقع اکثرش علاقه بود چون قبلا سرکلاس‌ها هم گفتم که من حسابداری می‌خواندم و بعد به خاطر علاقه فلسفه رو انتخاب کردم؛ بعد از اتمام کارشناسی، کارشناسی ارشد رو با فلسفه شروع کردم و تا دکترا ادامه دادم و الان هم اینجا در خدمت شما هستم.

خیلی هم عالی. واکنش خانوادتون وقتی فلسفه رو انتخاب کردین چی بود؟

هیچی گفتن اخه فلسفه هم شد رشته. معمولا همه اینطور برخورد میکنند ولی من در یک نقطه‌ای از زندگی خودم بودم که دیگه واقعا بهایی نمیدادم که دیگرانچه فکری میکنند و دوست داشتم همونطور که خودم می‌خوام بقیه مسیر زندگی رو طی بکنم از اونجا به بعد با حسابداری خداحافظی کردم گرچه که حتی دو سه سالی در رشته حسابداری کار می‌کردم حتی خوب بود ولی واقعا ارزش دست کشیدم و رفتم به سمت فلسفه.

اگه به گذشته برگردین چه رشته‌ای می‌خونین؟

اگه به گذشته برگردم یکی از گزینه‌ها هم حتما فلسفه خواهد بود ولی اگر بخوام گزینه‌ای کنار فلسفه در نظر بگیرم دوتا گزینه دارم که همیشه بهشون فکر میکنم یکی ادبیات و یکی هنر این دوتارو دوست دارم.

دانشجویی عزیز تر از دانشجویهای دیگه خودتون

دارین؟ سوگلی باشه؟

اینجوری که نه ولی یه بچه‌ای بود اون وسطا به فرزندگی قبولش کردم. من همه‌ی بچه‌ها رو به یک اندازه دوست دارم ولی بعضی از بچه‌ها دلیل ویژگی‌های خاصی انگار نمودهای متفاوتی پیدا میکنند. مثلا یک نفر به خاطر پرحرف بودنش جذاب تره و یکی به خاطر کم حرف بودنش یک نفر به خاطر شوخ طبع بودنش هرکسی یک ویژگی‌ای داره که به خاطر اون ویژگی خاص تر میشه ولی من همه بچه‌ها رو واقعا دوست دارم و یک حس صمیمیت زیادی با بچه‌ها احساس میکنم و بهترین زمان‌هایی که من دارم دقیقا زمان‌هایی ست که سرکلاس هستم چون خیلی حس خوبی از بچه‌ها میگیرم و امیدوارم متقابل باشه.

بزرگترین چالش فلسفی که نتونستین حلش کنین

چی بوده؟

نسبت دین با حقیقت. واقعا حس میکنم یکی از بزرگترین و جدی‌ترین سؤالات این هست که آیا اون چیزی که بهش امر دینی می‌گیم کاملا آمیخته با حقیقته یا اینکه ناشی از تفکر اسطوره‌ای هست چون میدونین که ما در نظام فلسفه اسلامی باور اکیدمون این هست که اونچه که تحت عنوان امر دینی هست در یک نظام الهیاتی داره تعریف میشه و کاملا یک خدایی رو ما در رأس هرم هستی میتونیم تصور کنیم اما در فلسفه‌های معاصر کاملا امر الهیاتی با چالش‌های جدی رو به رو شده حالا این سؤال واقعا یک سؤال جدی هست که مسئله امر الهیاتی چطوری هست آیا واقعا اونطوری که فیلسوفان اسلامی می‌گن جدی هست و وجود داره یا اونطور که معاصرین می‌گن ساخته ذهن بشر هست که از طریق تاریخ و اسطوره و از طریق نماد‌هایی که توی زبان هست اینطوری به دست ماریسیده و واقعیت ماورایی هستند و اصلا وجود نداره؟

سؤال بعدی اینکه چه چالش فلسفی که نتونستین

حلش کنین چیه؟

حداقل توی تجربه زیسته‌ی خودم فکر میکنم یکی از بزرگترین چالش‌ها این بود که تصورم این بود که دوستی و رفاقت و حتی عشق ورزی زمانی میتونه اتفاق بیفته که ما با کسانی هم باور باشیم ولی امروز عمیقا معتقدم که اصلا باور ملاک برای دوست داشتن و عشق ورزی نیست فقط اخلاق هست که میتونه ملاک دوست داشتن باشه به خاطر همین من وقتی یکی رو دوست دارم هیچوقت به این فکر

نمیکنم که آیا هم کیش منه آیا هم قوم منه آیا هم زبان منه و اصلا آیا هم فکر منه فقط صرف اینکه میدونم ما در یک مسائل اخلاقی باهم هم پیوند هستیم همین برام کافیه و بین دوستانم هم دوستانی دارم که کاملا به لحاظ اعتقادی باهم متفاوت هستیم ولی شدیداً باهم رفاقت و صمیمیت داریم.

یکم در مورد فلسفه زنبورداری برامون بگین؟

زنبور داری یک شغل و حرفه ای هست که زندگی انسان شدیداً باهاش درگیره صرف نظر از فراورده عسل که معمولا یکی از فراورده های مغذی و خوب هست در سفره های ما ایرانی ها، اصلاً آشنایی با زنبور عسل چه زندگی پیچیده و عجیب و غریبی داره به نظرم خیلی دل انگیزه من حداقل ده سال صحرا زندگی کردم؛ زندگی که یعنی به شکل متفاوت میرفتم و برمیشتم و توی این ده سال هر روزش یک چیز جدید در زنبوردیدم و یاد گرفتم چیزهایی که قبلاً خونده بودم ولی دیدنشون کاملاً برام تازگی داشت. به نظر من کار کردن با طبیعت، سرو کار داشتن با طبیعت هر روزش یک شیرینی و تازگی داره و روح انسان رو لطیف و آروم میکنه.

فلسفه درمورد موضوعات بنیادی مثلاً آزادی، عدالت، عشق و... صحبت میکنه؛ نظر شما درمورد عشق چیه؟

فقط اینو میدونم که آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها. تنها کسی در مورد عشق میتونه سخن بگه که خودش در ماجرای عشق گرفتار شده باشه و هیچ دوعشقی هم مشابه هم نیستن و هر عشقی میتونه منحصر به فرد باشه به خاطر همین هرکسی میتونه در مورد عشق خودش و تجربه های زیسته خودش سخن بگه ولی اگه بخوام در یک جمله عشق رو معنا کنم عشق به این معنا میتونه باشه که انسان در مقابل دیگری خودش رو نادیده بگیره و خواست و مطلوب رو فقط دیگری بدونه و حتی حاضر باشه از ضروری ترین چیزها که به شخص خودش مربوط میشه دست بکشه.

از وقتی مطالعه فلسفی میکنید احساس میکنید که دیگران احمقند؟

اوایل اینجوری بود ولی الان احساس میکنم که خودم خیلی نمیفهمم یعنی اونا بیشتر از من میفهمن یعنی احساس میکنم دیگران تکلیفشون با خودشون روشنه. فلسفه در عین حال که دانایی و آگاهی

آدم رو زیاد میکنه انسان رو با یک سطح بزرگی از مجهولات رو به رو میکنه یک بار این تمثیل رو در بین صحبت هام به کار بردم و گفتم یک بادکنکی که هرچقدر بیشتر باد میشه سطحش با هوای مجاورش بیشتر ارتباط پیدا میکنه یعنی انسان هرچقدر از درون رشد پیدا میکنه با مجهولات بیشتر ارتباط پیدا میکنه به خاطر همین جهان مجهولات برای کسی که بیشتر میدونه قطعاً جهان بزرگتری هست پس اون نگاه سقراطی یک نگاه واقعی است که انسان هرچقدر بیشتر دانا میشه بیشتر میفهمه که نمیدونه.

عاشق شدین؟

یاد آقای مدیری افتادم. بله عاشق هم شدم.

احساس خوشبختی میکنین عمیقاً؟

میتونم یکم فلسفی تر جواب بدم این سؤال رو ما تو فلسفه با حیثیات سرو کار داریم حیثیات به این معنا که شما برای یک سؤال نمیتونید از یک منظر پاسخ داشته باشید بلکه میتونید در منظر های گوناگون بنشینید و پاسخ بدید. شما اون زمانی که میخواید در مورد بیمار و پزشک سخن بگید گاهی در موضع بیمار مینشینید و سخن میگید و گاهی هم در مورد پزشک؛ این دو جنس سخن کاملاً باهم فرق میکنه. اینکه من احساس خوشبختی میکنم باید ببینم کجا نشستم اون زمانی که در داشته خودم و دلذت های خودم و در شادمانی های خودم هستم اره اونموقع احساس خوشبختی میکنم ولی گاهی آدم در موضع دیگری مینشینه و احساس رنج میکنه اون شعری که معروف هست: من از بینوایی نیم روی زرد / غم بینوایان، رخ زرد کرد. وقتی شما در جامعه ای زندگی میکنید که انسان هایی توی این جامعه پیرامون شما یا حتی در سطح جهان انسان هایی هستن که دارن رنج میکشن شما دیگه امکان این رو ندارین که بخواین همچین احساسی داشته باشین ولی انسان همیشه همیشه گاهی اینجا نشستید گاهی اونجا پس هر جا که نشستید میتونید احساس دیگری داشته باشید گاهی احساس خوشبختی و گاهی احساس ناخوشبختی و البته یک بی‌قراری و نوسان هست و فکر میکنم زیستن ما انسان ها هم دقیقاً درگیر این بی‌قراری ها باشه

سؤال کسانی که این فصلنامه رو میخوان ممکنه این باشه که فلسفه توی زندگی به چه دردی میخوره؟

اول باید بدونیم که درد چیه؟ هرکسی دردش چیه؟ ممکنه کسی این درد رو نداشته باشه پس به دردش هم نمیخوره ولی اگر انسان پرسش های وجودی براش مهم باشه یعنی اینکه به دنبال شناختن خودش باشه، به دنبال جایگاه خودش باشه، نسبت خودش با انسان های دیگه و اینکه واقعا حقیقت چیست؟ درست چیست؟ و ما چه رسالتی در قبال این عالم داریم در قبال خودمون و در قبال انسان ها داریم؟ اگر این سوالات برای کسی جدی باشه فکر میکنم یکی از مهم ترین دانش ها و حتی شاید بشه گفت تنها دانشی که میتونه این پرسش ها رو جواب بده فلسفه هست.

حرفی، نکته ای برای برای کسانی که این فصلنامه رو میخوان دارین؟

نکته ای که میخوام بگم و فکر میکنم که خیلی مهم و کلیدی باشه این هست که هیچوقت با پیش داوری و پیش فرض سراغ هیچ گزاره ای نرید همیشه این احتمال رو در نظر داشته باشید که شاید اون چیزی که ما بهش فکر میکنیم یا اون پیش فرض هایی که در ذهن ما ساخته شده شاید خطا باشه به خاطر همین همیشه هر چیزی رو که میبینید یا میخوانید یا میشنوید این احتمال رو در نظر بگیرید که شاید حقیقتی در اون باشه و با این نگاه سراغ همه چیز برید. واگر کسی نگاهش این باشه که من قصدم این هست که مواجهه ای آگاهانه با عالم داشته باشم به خاطر همین در رویارویی با هر چیزی ما میتونیم چیزی به دست بیاریم. پیش فرض ها معمولا کشنده هستن و انسان رو از رسیدن به حقیقت باز میدارن و معمولا ما درچه های حقیقت رو همینجوری به روی خودمون میبندیم چون پیشاپیش میدونیم که قرار نیست اینو بپذیریم به خاطر همین هیچوقت حقیقت برامان گشوده نمیشه. ولی اگر انسان یک گشودگی نسبت به حقیقت داشته باشه و همیشه این احتمال رو بده که شاید من خطا بکنم اونوقت به نظر من اتفاقات مبارکی میتونه توی زندگیش بیفته. به خاطر همین با هیچ دینی، با هیچ فلسفه ای، با هیچ هیچ اندیشه ای و حتی با هیچ فکر سیاسی نباید مغرضانه و با قضاوت قبلی رو به رو شد.

هیچوقت با پیش داوری و پیش

فرض سراغ هیچ گزاره ای نرید

همیشه این احتمال رو در نظر

داشته باشید که شاید اون چیزی

که ما بهش فکر میکنیم یا اون

پیش فرض هایی که در ذهن ما

ساخته شده شاید خطا باشه به

خاطر همین همیشه هر چیزی

رو که میبینید یا میخوانید یا

میشنوید این احتمال رو در نظر

بگیرید که شاید حقیقتی در اون

باشه و با این نگاه سراغ همه چیز

برید.





معرفی کتاب بار هستی

اسحاق انصاری ◀ دانشجوی دکتری فلسفه

بار هستی یک کتاب فلسفی است. که در آن ماجرای عاشقانه را روایت می‌کند و با همان ماجرای عاشقانه، سعی در درمان تردیدهای ذهنی مخاطب دارد. ماجرای عاشقانه‌ای که در این کتاب روایت می‌شود، فقط در رمان‌های عاشقانه‌یویکتوریایی رخ نمی‌دهد، بلکه در زندگی تک تک ما ممکناست اتفاق بیفتد.

نویسنده‌ی کتاب ابتدا فلسفه‌ی سبک و سنگین بودن روزگار را بیان می‌کند و سپس مفهوم آن را در داستان، روشن می‌کند.

کتاب بار هستی را می‌توان رمانی فلسفی دانست تا یک کتاب فلسفه. بار هستی داستان فردی به نام توما است که در چکسلواکی زندگی می‌کند. او یک جراح موفق و زبردست است اما به دلیل انتقاداتی که به نظام سیاسی چکسلواکی دارد، کارش را از دست می‌دهد و با مشکلات زیادی روبرو می‌شود. داستان در دهه شصت میلادی و پس از سرکوب بهار پراگ رخ می‌دهد. این بستر اجتماعی برای توما و دیگر شخصیت‌های داستان سوال‌های مختلفی را ایجاد می‌کند و آن شخصیت‌ها تلاش می‌کنند تا با اتکا به تجربه زیسته او به سوال‌های خود پاسخ دهند.

کتاب بار هستی علاوه بر نگاهی فلسفه به دنیا، سوییهای روان‌کاوانه عمیق و جذابی نیز دارد که خواننده را به خود جذب می‌کند. در این کتاب روابط میان انسان‌هایی که خاستگاه اجتماعی و طبقاتی متفاوتی نیز دارند مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر چند بار هستی فاقد هر نوع ارزیابی مطلق اخلاقی است و نویسنده تلاش می‌کند تا همواره از گرفتن نتیجه قطعی و صدور حکم کلی جلوگیری کند و نگاه بی‌طرفانه و نسبی‌گرایانه‌ای به بسیاری از مسائل داشته باشد. کتاب فوق در ۷ فصل مختلف نوشته شده است که در آن مسائل و پرسش‌های فلسفی فراوانی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

بار هستی یک کتاب فلسفی است. که در آن ماجرای عاشقانه را روایت می‌کند و با همان ماجرای عاشقانه، سعی در درمان تردیدهای ذهنی مخاطب دارد. ماجرای عاشقانه‌ای که در این کتاب روایت می‌شود، فقط در رمان‌های عاشقانه‌یویکتوریایی رخ نمی‌دهد، بلکه در زندگی تک تک ما ممکناست اتفاق بیفتد.

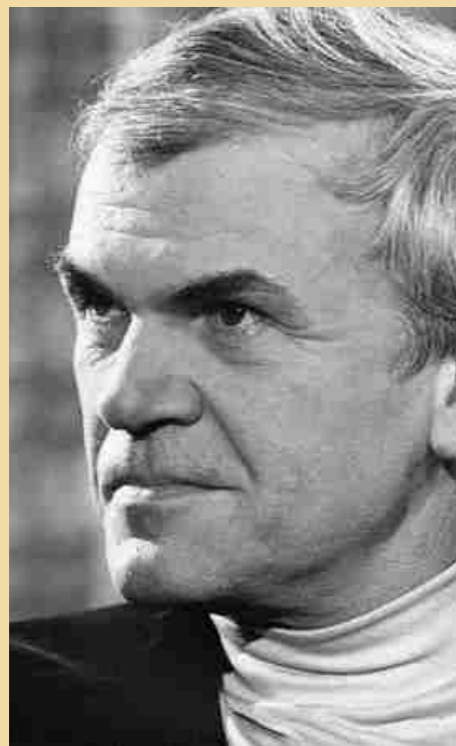
نویسنده‌ی کتاب ابتدا فلسفه‌ی سبک و سنگین بودن روزگار را بیان می‌کند و سپس مفهوم آن را در داستان، روشن می‌کند.

کتاب بار هستی را می‌توان رمانی فلسفی دانست تا یک کتاب فلسفه. بار هستی داستان فردی به نام توما است که در چکسلواکی زندگی می‌کند. او یک جراح موفق و زبردست است اما به دلیل انتقاداتی که به نظام سیاسی چکسلواکی دارد، کارش را از دست می‌دهد و با مشکلات زیادی روبرو می‌شود. داستان در دهه شصت میلادی و پس از سرکوب بهار پراگ رخ می‌دهد. این بستر اجتماعی برای توما و دیگر شخصیت‌های داستان سوال‌های مختلفی را ایجاد می‌کند و آن شخصیت‌ها تلاش می‌کنند تا با اتکا به تجربه زیسته او به سوال‌های خود پاسخ دهند.

کتاب بار هستی علاوه بر نگاهی فلسفه به دنیا، سوییهای روان‌کاوانه عمیق و جذابی نیز دارد که خواننده را به خود جذب می‌کند. در این کتاب روابط میان انسان‌هایی که خاستگاه اجتماعی و طبقاتی متفاوتی نیز دارند مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر چند بار هستی فاقد هر نوع ارزیابی مطلق اخلاقی است و نویسنده تلاش می‌کند تا همواره از گرفتن نتیجه قطعی و صدور حکم کلی جلوگیری کند و نگاه بی‌طرفانه و نسبی‌گرایانه‌ای به بسیاری از مسائل داشته باشد. کتاب فوق در ۷ فصل مختلف نوشته شده است که در آن مسائل و پرسش‌های فلسفی فراوانی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

نقد و بررسی

آثاری چون بار هستی از آن دسته آثاری هستند که باید با دقت هرچه تمامتر خوانده شوند. چرا که کیفیت اکت‌ها و روانشناسی کنش‌ها در این نوع آثار اهمیت به‌سزا دارند. بار هستی رمانی درون‌گرایانه و فلسفی است. میلان کوندرا انسان را به حقیقت خویشتن و آشتی با وجود خود در جهان پر آشوب و مملو از بی‌عدالتی دعوت می‌کند، تمام مناسبات روزمره انسان که با پستی و بلندی و فراز و نشیب‌روبه رو است را نسبی و پایان‌یافتنی می‌خواند، در فراز و اغلب در فرود هستیید و مواجهه‌ی ما با این ناملایمات در روابط فردی است که از ما انسان متعالی می‌سازد.



Milan Kundera (1929 - 2023)



ر و ر و ر درز

ردهام و ا د

ا .